

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در شک در مکلف به به تعبیر آقایان مرحوم شیخ قدس الله نفسه که اگر شک در مکلف به باشد آنجا به اصطلاح قسم سوم از اصول را بحث کردند.

البته خب بعضی را در قسم دوم آوردند بعد از شک در تکلیف. البته شک در تکلیف را دوران بین محذورین که بین دو تاست مقدم و موخر.

شک در مکلف به را عرض کردم مرحوم استاد در این جلدی که آوردند به عنوان مباحث احتیاط، اصالة الاحتیاط، و مرحوم آقای به اصطلاح مرحوم آقای عراقی هم در جلد سه تقریراتشان آوردند. لکن مرحوم نائینی قدس الله نفسه حالا با اینکه یک مقداری از مباحث پیش و پس شده، این مباحث شک در مکلف به را در جلد چهار تقریرات با استصحاب به اصطلاح، در آنجا متعرض شدند.

ما دیروز یک مختصری مقدمات مرحوم استاد را خواندیم. آن مقدمه دوم ایشان احتیاج به یک شرحی دارد که شک در تکلیف یا در امثال، حالا آن بعد انشاء الله در خلال بحث‌ها روشن می‌شود.

امروز به عنوان اینکه مقدمه بحث باشد، کلمات مرحوم آقای نائینی را متعرض می‌شویم. چون مرحوم آقا ضیاء هم در اینجا مطالبی دارد. چون عده‌ای از این مطالب در خلال مباحث سابق هم گاهی مطرح شده. عرض کردم یک جایی متعرض می‌شویم. اینجا هم بد نیست مرحوم آقا ضیاء هم متعرض شدند، متعرض می‌شویم.

در این جلد چهارمی که همین چاپ جدید مال قم است، ایشان در اولش وقتی متعرض شک در مکلف به می‌شوند، طبق قاعده متباینین یا اقل و اکثر، بعد به قول ایشان ینبغی تبدیل امور، مثل مرحوم استاد. سه تا مقدمه را ایشان در اینجا دارند. مقدمه اول ضابث الشک فی المکلف به، معیار شک در مکلف به چیست. همان مثال مثلاً شک در اکرام بشود یا عالم بشود.

و حاصله ان رجوع الشک الی المکلف به لا یكون الا بعد العلم بالتکلیف فی الجملة؛ تکلیف، و الا کان من الشک فی التکلیف لا المکلف به. خب حالا این هم نحوی از بحث.

و توضیح ذلک، حالا ایشان یک توضیحی دادند که مرحوم آقاضیاء اینجا یک مقداری با ایشان به اصطلاح معروف مناقشه طولانی کردند. ما متعرضش می شویم چون یک نکته ای است که در کل اصول تأثیرگذار است. حالا ما به یک مناسبت هایی می این را تکرار می کنیم به خاطر تأثیری که در اصول دارد.

قد تكرر منا ان القضايا المتضمنة لاحكام الشرعيه ليست من القضايا الشخصية الخارجيه؛ عرض کردیم مرحوم آقای نائینی یکی از مطالبی را که خیلی تکرار دارند، که قضایای شخصی، قضایای شرعی از قبیل قضایای شخصی نیستند یا از قبیل قضایای خارجی. مرادشان از قضایای شرعی به السنه مختلفی که داریم، مثلاً اقم الصلاة داریم، الصلاة واجبة داریم، احل الله البيع داریم، فرض کنید به اینکه لله علی الناس حج البيت داریم، المومنون عند شروطهم داریم، که اینجا وجوب را از عند در می آوریم. مومن باید پیش شرطش باشد، یعنی انجام بدهد، اگر انجام نداد عنده لم یکن عندنا.

ما تعابیر مختلف داریم؛ تمام این تعابیر روشن شد؟ مراد ایشان تمام این تعابیر از نحو قضایای شخصی نیست.

بل می من القضايا الحقيقيه التي يفرض فيها وجود الموضوعات في ترتب المحمولات عليها؛ این فرضش این طوری است؛ یعنی مراد ایشان از قضایای حقیقیه این است. قضایایی هستند که در آنها فرض موضوع نشده. بلکه هر موضوعی که پیدا شد بر آن صدق می کند. البته ایشان در اینجا تعبیر نکردند و لکن همین مطلب را مرحوم استاد آقای خویی دارند. یک تعبیر دیگر هم دارند که قضایای حقیقیه مرجعش به این نحو حالا اینجا ندارد مرحوم نائینی، به یک نحو، به نظرم جاهای دیگر مرحوم نائینی دارد در بحث جلد اول، در ذهنم این طور است اگر حافظه ام خراب نشده باشد. اما مرحوم استاد که زیاد دارند چند جا تکرار کردند.

در قضایای حقیقیه مرجعش به یک قضیه شرطیه است. یعنی مثلاً الصلاة واجبة یا المومنون عند شروطهم؛ یعنی کل ما فرض هنا شرط للمومن صدر علیه شرط من مومن يجب الوفاء به، این ارجاعش به یک قضیه شرطیه است. هر وقت فرض موضوع شد. و لذا ایشان قضایای حقیقیه در اصطلاح مرحوم نائینی عبارت از قضایایی است که حکم روی موضوع معینی نباشد. طبیعتاً هر وقت موضوع صدق کرد، آن حکم بار می شود. هر جا که صدق کرد. وقتی فرمودند الخمر حرام، هر جا عنوان خمر آمد، چه الان در خارج باشد، صد سال دیگر، هزار سال دیگر، هر خمیری که بر آن صدق کرد، هر مایعی که بر آن صدق کرد، هر ماده ای که صدق کرد خمر، این حرام می شود. هر ماده ای که بر آن صدق کرد لهو، این لبسش برای مردان حرام می شود، حالا می گویند طلای سفید من باب مثال یا به لاتین بگویند. حالا شکل هایش را عوض کنند، یک رنگی رویش بزنند، اگر طلا باشد این جزو محرمات است برای رجال.

این اصطلاح قضیه حقیقه برای مرحوم نائینی این است. و باز هم البته اینجا، چرا چرا تعبیر به فعلی دارد. و نکته دیگر پس چند تا نکته در حقیقت مرحوم نائینی در این مطلب دارند. یک، قضایای حقیقه قضایایی هستند که حکم رفته روی موضوع مطلقا، موجود باشد یا نباشد. دو، در قضایای حقیقه مرجعش به یک نحو قضیه شرطیه است. که الان توضیح دادیم. سه، در اعتبارات شرعی احکام شرعیه قضایایی که متضمن احکام شرعیه هستند، اینها از قبیل قضایای حقیقه هستند، مثل الصلاة واجبة، اقم الصلاة، احل الله البيع، مثلا کل اذا صدق فی الخارج شیء انه بيع فاحله الله، خدا آن را تنفیذ کرده اجازه داده.

پس قضایای شرعیه هم از قبیل قضایای خارجیه هستند. نمی دانم تا حالا چند تا شد من شماره اش را یادم رفته. یک، قضایای حقیقه معنایش این است؛ دو، قضایای حقیقه مرجعش به قضیه شرطیه است؛ سه، قضایای شرطیه قضایای حقیقه هستند؛ نکته چهارمی هم که باز در کلمات مرحوم نائینی و استاد زیاد تکرار می شود، فعلیت این قضایا به فعلیت موضوع است. یعنی اگر موضوع در خارج محقق شد، این قضایا فعلی می شوند. مثلا فرض کنید اقم الصلاة لدلوك الشمس، الان خب قبل از ظهر است، الان ساعت نه و بیست و دو سه دقیقه است. الان قبل از ظهر است، الان حکم اقم الصلاة لدلوك الشمس فعلی نشده؛ خود اقم الصلاة به نحو قضیه حقیقه است، فعلی نشده. اگر ظهر شد، زوال شد، فعلی می شود.

پس چهار تا مطلب در کلمات مرحوم نائینی و استاد ذکر تکرار می شود و برای همین جهت در اینجا متعرض شدم.

آن وقت این هر چهار تایش محل اشکال است نه اینکه یکی از آنها. هر چهار تا مطلبی که در کلمات این بزرگان آمده این دو بزرگوار، هر چهار تایش محل اشکال است. اما اول که قضایای حقیقه به این معناست که بیشتر روی موضوع ولو مطلقا، گفتند این به اصطلاح ایشان خارج از اصطلاح است. راست است، در اصطلاح فلسفی قضایای حقیقه قضایایی است که روی طبیعت رفته، اصلا روی افراد نظر ندارد، چه مقدر چه مفروض. هیچ نظری به افراد ندارد. مثل اشارات در بحث وجود ذهنی، و الا ۹:۲۰ مراد از قضایای حقیقه در آنجا قضایایی است که روی طبیعت رفتند، این کار به اطراف ندارد. ایشان می گوید قضایای شخصیه کار دارد به افراد موجود در خارج؛ حقیقه مطلقا، چه موجود باشد چه نباشد. اینها می گویند اصلا این کلا قضایای شخصیه است. آن که اسمش را ایشان گذاشته قضایای حقیقه. خب حالا ما برای احترام مرحوم نائینی مگر اینجا بگوییم اصطلاح ایشان. خلاف مصطلح است. مرحوم آقا ضیاء هم این مطلب را فهمیدند لکن به جای اینکه این جور اشکال بکنند، می گویند صحیحش این است که قضایای طبیعیه هستند. این همان مصطلح فلسفی است که ایشان طبق قضایای حقیقه در مصطلح خاص، این اشکال آمده در کلمات عده ای آمده. عده ای هم که حتی مثل آقای مطهری

در کتاب هایش بعضی جاها می گوید که اصطلاح نائینی خارج است. راست است خب درست است. دیگر حالا این را ما بگوییم اصطلاح نائینی قدس الله نفسه. این یک.

دو، قضایای شرطیه مرجعش و قضایای حقیقیه مرجعش به قضایای شرطیه، این را هم قبول نمی کنند. اصلا ماهیت قضایای شرطیه غیر از ماهیت قضایای حقیقیه است. دیگر حالا ایشان در بحث منطق شده، ما هم نمی خواهیم وارد این بحث بشویم. این مطلب دوم. مطلب سوم، اینکه اصلا قضایای شرعیه به منزله قضایای حقیقیه است، این هم مشکل دارد. اصلا چون این قضایا به نحو طلب است. اصلا اینها سنخ دیگری است. یعنی اگر ما گفتیم الصلاة واجبة این مثل النار حارة نیست. این را نائینی مثل النار حارة گرفته یا مرحوم استاد. این اصلا از آن قبیل نیست. این الصلاة واجبة این به معنای تحریک عبد، ایجاد دعویت در مکلف برای اتیان صلاة است. این اصلا به آن معنا نیست. اصلا دنبال آن بحث نیست که افراد نار، النار حارة، پس این هم مطلب سوم. این را چون مرحوم آقا ضیاء هم دارد من الان طرح بحث بکنم، بعد توضیحاتش را بدهم.

پس این مطلب سوم که قضایای شرعیه به این معنا جزو قضایای حقیقیه است، این هم درست نیست. این مطلب سوم. مطلب چهارم فعلیت این قضایا به فعلیت موضوع در خارج است، این هم درست نیست. بنده توضیحا عرض کردم چون آقا ضیاء در اینجا کمی وارد بحث شدند. چون دیگر حالا ایشان توضیح ندادند، بنده این توضیح را عرض بکنم. عرض کردیم تا این زمانی که بنده در خدمتتان هستیم، مجموعا در میان کلمات اصولیین، لفظ فعلیت متأسفانه خیلی مختلف به کار برده شده است. خوب دقت بکنید. مثلا حکم فعلی؛ فعلیت حکم، فعلیت احکام؛ این مختلف است. حکم فعلی. در اصطلاح کفایه حکم فعلی را در مقابل حکم انشائی به کار برده است. و مرادش از حکم انشائی مثل اوامر امتحانیه است. آن یک مصطلح است. اگر امر کرد که قصدش امتحان و اختبار باشد، این اسمش را گذاشته شأنی؛ به نظرم شأنی یا انشائی، شأنی یا انشائی. اما اگر قصدش واقعی است، دعوت است و تکلیف است، این را حکم فعلی گرفته است. پس در این اصطلاح این که می گوید مثلا حکم چند مرحله دارد؛ یکی هم مرحله فعلی، چند تا حکم داریم، چهار تا حکم داریم؛ یکی هم حکم فعلی.

حکم فعلی که ایشان می گوید در مقابل اوامر امتحانیه است. این یک اصطلاح. پس حکم فعلی روی این اصطلاح فرق می کند. یک اصطلاحی هم مرحوم نائینی دارند که استاد دنبال ایشان هستند، و آن اینکه فعلیت حکم، وقتی می گوییم حکم فعلی است یعنی موضوعش در خارج فعلی شده است. این هم یک، حالا من فکر می کنم خیلی آقایان بحث نکنند. بله، ما باشیم و اصطلاحات، انصافا مثلا اصطلاح

مرحوم صاحب کفایه را نمی شود قبول کرد. چرا؟ چون او امر امتحانی اصلا در اصول نباید بحث بشود. او امر نادری است اصلا، در اصول الان ما در قوانین متعارف بشری او امر امتحانی یا نداریم یا خیلی کم. حیف است این بیاید در اصول بحث بشود. او امر امتحانیه صورت امر است، گفته فقط برای اینکه بدانیم مثلا می گوید برو بیرون، می بیند می روی بیرون یا نه. این او امر امتحانیه، شأنش نیست که ما در اصول برایش بحث بکنیم. طبیعتا باید حکم همیشه فعلی باشد یا فی القالبی که آن غیر قالب در حدی نیست که بحث اصولی بشود.

عرض کردم یکی از اهم نکاتی که در ابحاث اصول است، باید عمومیت و سریان داشته باشد. وقتی یک مورد خیلی کم است، حیف است اصلا ما بیاییم این بحث را بکنیم، یا فعلی است یا شائی انشائی مثلا. آن وقت بگوییم فعلی یعنی این که جد توش باشد، انشائی همین جور فقط امتحان و اختبار باشد. این علمی نیست، یعنی کلا، حالا اشکال ندارد ما با آقایان الحمد لله صلح کل هستیم و به قول بعضی با کسی دعوا نداریم و می شود اصطلاح را قرار داد. اما فنی نیست. این اصطلاح فنی نیست. انصافا.

و اما مسئله فعلیت حکم این که اصلا کلا به نظر ما نکته، آن هم مشکل دارد. چون اصولا ما در مباحث اصولی کاری به فعلیت نداریم اصلا. به فعلیت موضوع به این معنا، به این معنا، اصلا کاری به این جهت نداریم که حالا بیاییم، آن مربوط به مقام امثال و ۱۴:۴۲ است که پیش می آید، نباید در بحثهای اصولی در بحث مقام جعل و مقام اعتبار، این سنخ به اصطلاح تقسیم بندی بیاید.

لذا مرحوم آقا ضیاء و عده ای یک معنای دیگری برای فعلیت می گیرند. فعلیت همان است که انشاء شده باشد، طبق همان. نمی خواهد خارج باشد. همین که آمد گفت نماز در عند دلوک شمس واجب است این می شود فعل. فعلیت حکم به انشاء است. این هم اصطلاح بدی نیست؛ حالا حکم فعلی.

و لذا به خصوصیت فرق می کند. چون مرحوم نائینی فعلیت را به آن معنا گرفته در واجب معلق مشکل پیدا کرده و در استصحاب تلعیقی. دیگر بخواهیم وارد این بحثها بشویم خیلی طولانی می شود. یکی از جواب های مهمی که به مرحوم نائینی در واجب معلق داده شده همین است که فعلی به آن معنا نیست. دیگر من اختصارش را گفتم تفسیرش اینجا حالا وقت نیست.

و لذا آنها می گویند واجب معلق اشکال ندارد. مرحوم نائینی می گوید واجب معلق اشکال دارد اصلا. نمی شود وجوب فعلی بشود، واجب استقبالی بشود. چون اگر بخواهد وجوب فعلی بشود، باید واجب هم بشود، نمی شود تصویر کرد، چون فعلیتش به تحقق موضوع است. آنها می گویند نه فعلیت حکم به خود نحوه حکم است. ممکن است بگوید الان بر تو واجب کردم وجوب الان هست نان خریدن،

لکن ظرفش وقت آمدن میهمان است. مشکل ندارد. نائینی می فرماید نه، تا میهمان نیاید فعلیت نمی شود. نمی شود الان فعلیت وجوب باشد، میهمان در آینده باشد.

حق در اینجا با همین مشهور است. چون به نحوه جعل بر می گردد، چه مشکل دارد؟ بله ما این را توضیح دادیم اگر می خواهد تفکیک بین وجوب و واجب بکند، باید دارای آثار باشد؛ چون اعتبار است دیگر. اگر اثری داشت، خیلی خوب، نداشت لغو است. یعنی آن بحث دیگری است که این سنخ اعتبار را عقلا، و الا، و اگر ما باشیم و ظاهر خطابات، مثلا می گوید اگر میهمان آمد نان بخر، ما باشیم و این خطاب، ظاهرش وجوب در وقت آمدن میهمان است. ظاهرش این طور است. وقتی میهمان آمد وجوب. اما اگر بخواهد از الان وجوب قرار بدهد، خوب این خلاف ظاهر است در لفظ؛ اما امکان دارد در مقام جعل امکان دارد. نائینی می گوید امکان ندارد. اشکال در اینجا است. مرحوم نائینی می گوید واجب معلق به این معنا امکان ندارد. چون اگر می خواهد وجوب فعلی بشود باید آن موضوعش باشد، موضوعش آمدن میهمان است، الان که میهمان نیامده.

روشن شد من این بحث معلق واجب و معلق را یک مقدار کلام گفتیم اگر دقت کنید.

اشکال نائینی این است که واجب معلق امکان ندارد؛ چرا؟ چون می گوید شما می گوید وجوب فعلی است، واجب استقبالی است، خوب نمی شود. آن به اصطلاح، چرا؟ چون واجب چیست؟ خریدن نان در وقت میهمان، آن وقت مراد این مرحوم نائینی از موضوع آمدن میهمان است. آن آمدن میهمان در اصطلاح ایشان موضوع است. الان که میهمان نیامده، یعنی موضوع فعلی نشده، پس چطور وجوب فعلی بشود؟

عرض کردم مرحوم نائینی اصطلاحشان در موضوع اصطلاح خاصی دارند. هر چه که به اصطلاح به یک اصطلاح دیگر، هر چه فوق دایره طلب باشد، موضوع است. هر چه تحت دایره طلب باشد نه مطلوب است. این دو تا با هم فرق می کنند. فوق دایره طلب یعنی آن چیزی که مفروض الوصول است، مفروض الوجود است. اگر گفت اکرم العالم، عالم فوق دایره طلب است. یعنی از شما ایجاد عالم را نخواست؛ از شما اکرام خواسته. اکرام تحت دایره طلب است، عالم فوق دایره طلب است. طلب به آن تعلق نمی گیرد.

اگر گفت ان جاءک الضیف، مجيء ضیف موضوع است. یعنی میهمان که آمد شما نان بخر. این به اصطلاح فوق دایره طلب است. به شما نمی گوید بروید میهمان بیاور، به شما نمی گوید میهمان، اگر میهمان آمد نان بخر. آن وقت ایشان می گوید چون موضوع آمدن میهمان

است، دقت کردید؟ چطور می شود الان این لحظه میهمان نیامده، وجوب باشد؟ وجوب فعلی باشد، موضوعش استقبالی باشد، واجبش استقبالی باشد. این اشکال مرحوم نائینی است.

آقایان جواب دادند که نه وجوب تابع جعل است. می شود الان جعل وجوب بکند. فعلیت وجوب به فعلیت موضوع نیست. فعلیت وجوب فعلیت حکم به نحوه جعل می شود. ممکن است وجوب را قرار بدهد برای استقبال؛ ممکن است وجوب را برای الان قرار بدهد. در هر صورت فعلی می شود.

این نکته فنی این است. روشن شد؟ مرحوم نائینی می گوید که نه اگر شما، نمی دانم آن بحث خیلی پیچیده است در کلمات نائینی. مرحوم نائینی می گوید شما در فرض مجیء میهمان نکنید نمی شود وجوبتان فعلی بشود. چطور می شود الان وجوبتان فعلی باشد، موضوعش استقبالی، واجبتان استقبالی؟

پس این برگشت به چه نکته؟ تفسیر فعلیت است. احکام فعلی یعنی چی، حکم فعلی یعنی چی؛ این تفسیر روشن شد؟ مرحوم نائینی می گوید فعلیت یعنی فعلیت موضوع. آقایان می گویند نه فعلیت یعنی آن نحوه جعلی که قرار می دهد. ممکن است الان قرار بدهد ممکن است وقت آمدن میهمان. دست خودش است. فعلیت حکم به فعلیت موضوع نیست. به آن نحوه جعلی است که عالم لحاظ تصور کردیم. و حق هم همین است. انصافاً هم حق همین است. هیچ مشکل ندارد.

فقط یک مشکل دیگر دارد که آقایان باید توجه بشود. و آن اینکه اگر بخواهد الان جعل وجوب بکند، و واجبش استقبالی باشد، باید نکته ای باشد در کار. بدون نکته خلاف قاعده، می شود اگر کسی می خواهد جعل بکند، جزو مستحیلات نیست؛ معقول نیست، معقول هست، مقبول نیست. این دو تا را با همدیگر معقولیت و مقبولیت در اصول ما متأسفانه خلط شده است. مقبول نیست؛ چه نکته ای دارد شما بیایید وجوب الان جعل بکنید، با اینکه واجبتان استقبالی است، با اینکه ممکن است میهمان هم نیاید. خیلی عجیب است دیگر. چه نکته ای دارد شما بگویند الان واجب است؟ وجوب را الان بیاورید؟

لذا ما همیشه اختلاف ما با بزرگان در این وسط همین است. شما بین معقولیت و مقبولیت فرق بگذارید. شما اگر اعتبار، چون اعتباری است واقعی نیست دیگر، شما می خواهید جعل بکنید. جعل یک مناشیء می خواهد، نکته ای می خواهد، بدون نکته که آدم جعل نمی کند. و لذا عرض کردیم حتی در اعتبارات عقلی. مثلاً یک کسی بگوید من که زیر این سقف نشستم مثل یک انسانی است که زیر سقف نشستم.

خب این لغو است دیگر؛ مثل آن نیست، خودش است دیگر. همچنان که در اعتبارات ادبی لغواست، چنین چیزی لغو است، در اعتبارات قانونی هم لغو است، فرق نمی کند.

یعنی مقبول نیست، می گویند تو چرا آمدی وجوب را الان قرار دادی، واجب را در استقبال قرار دادی، وقت آمدن میهمان، چه نکته ای دارد؟ اصلاً می آید یک نکته اش این است که من الان وجوب را قرار دادم، برای اینکه مقدمات واجب را از الان آماده کنیم. خب این معقول است حالا فرض کنید مثلاً من باب مثال. یک تأثیری یک نکته ای.

اگر آمدیم گفتیم نه آقا مقدمات واجب اصلاً حکم عقلایی است. آقایان در ذهنشان آمده که باید اول وجوب باشد تا مقدمه اش واجب بشود. بگوییم نه اصلاً نمی خواهد. اگر گفت روز جمعه، امروز چهارشنبه است. گفت روز جمعه مثلاً میهمانی بدهد برای فرض کنید فامیل. و می داند امروز همین تا یک ساعت دیگر مثلاً، قصاب ها گوشت دارند، دیگر تا روز جمعه هم گوشت نیست دیگر در بازار. خب الان حکم نیامده، وجوب نیامده، وجوب مال روز جمعه است، لکن عقل حکم می کند خب برو گوشت بخر، چون روز جمعه پیدا نمی شود.

اینها در ذهنیت اصولی ها آمده که مقدمه واجب وقتی درست می شود که وجوب باشد. خب ما بیاییم اسم این را بگذاریم مقدمات مفوته. پس بیاییم بگوییم وجوب فعلی است، واجب استقبالی. نه واجب هم استقبالی نمی شود. چون نکته وجوب مقدمه، نکته عقلایی است. عقلاً می گویند ولو وجوب نیامده باشد، خوب دقت کنید، ولو تکلیف نیامده، خوب دقت کنید، لکن شما می دانید در ظرف تکلیف عاجزید، الان انجام بدهید. تکلیف نیامده روز جمعه، لکن می دانید از امروز دیگر تا یک ساعت دیگر بعد تا روز جمعه گوشت نیست. نمی خواهد که حتماً یک وجوب فعلی، دقت کردید؟ یک وجوب فعلی تصور بکنید تا ترشح وجوب بر مقدمه بشود. نه لازم نیست، این نکته عقلایی است.

الان شما می دانید دیگر در برنامه هایی که می ریزند گاهی برای یک برنامه ای که دارند، طرحی که دارند، تا بیست سال بعد را برنامه ریزی می کنند، تا بیست سال بعد تمام می شود. رسمش است دیگر. از الان مقدمات را شروع می کنند تا بیست سال بعد نتیجه بدهد. لازم نیست که ما بگوییم الان وجوب داریم تا این مقدمه واجب بشود.

پس بنابراین خوب دقت کنید آن نکته فنی این است. می شود الان جعل وجوب کرد، وجوب الان فعلی باشد، واجب استقبالی باشد، هیچ مشکل قانونی ندارد، فقط یک نکته عقلایی دارد. شما که الان جعل وجوب می کنید، برای چه؟ چه نکته ای دارید؟ می خواهد چه کار

بکنید، چرا جعل وجوب کردید؟ مقبول نیست نه اینکه معقول نیست. حالا می خواهد جعل بکند، بکند، مشکل ندارد. اما مقبولیت ندارد. می گویند باید یک نکته ای توش باشد که شما وجوب فعلی قرار بدهید. بی نکته که نمی شود که. شما اگر هدفتان این است که روز جمعه وقتی که میهمان می آید نان باشد، خب این وجوب هم همان وقت بگذارید.

می گویند نه، من می ترسم نان نباشد، خب این می شود به طرف بگویید، بگویید ممکن است تا سه روز میهمان بیاید، و باید به او مثلا نان و پنیر بدهید. حالا نان نیست، سه روز دیگر، خب الان بگویید، مشکل ندارد که، این چیز خاصی ندارد.

علی ای حال کیف ما کان پس نکته را دقت کنید. نائینی می گوید نه این مشکل است. نمی شود مقبول نیست. ما می گوئیم مقبول نیست. اگر برایش نکته ای فرض کنیم مقبول هم هست. برای فعلیت وجوب. پس یک معنای دیگری که، چند تا معنا برای فعلیت شد؟ به اصطلاح سه تا معنا برای فعلیت شد.

یک معنای دیگری برای فعلیت که ما عرض کردیم در بعضی از کلمات آمده، خود ما هم غالبا همین را به کار می بریم. اصطلاح بدی نیست. آن مرحله ارسال رسل را می گویند فعلیت. این هم اصطلاحی است. می گویند حکم در مرحله انشاء؛ بعد از مرحله انشاء سه تا مرحله بعد فرض کردیم. یکی مرحله فعلیت. مراد از مرحله فعلیت، وقتی که حکم ابلاغ بشود؛ رسول الله (ص) ابلاغ بفرمایند. این می شود فعلیت. مرحله بعدی اش حکم به ما می رسد. اسمش را گذاشتیم تنجز. اصطلاح گذاشتیم، مرحله تنجز.

مرحله بعدی این که بعد چه کار می کند، اسمش را گذاشتیم مرحله امثال. اصطلاح است دیگر، لا مشاحة فی الاصطلاح، مشاحة و اختلافی هم نمی خواهیم در اصطلاح درست بکنیم. این هم انشاء الله روشن شد.

پس بنابراین خوب دقت بفرمایید، ما یک مشکلی روی کلمه فعلیت داریم. این کلمه فعلیت اینجا مرحوم نائینی هم باز فعلیت را به کار برده. آقا ضیاء هم به ایشان اشکال می کند. و این مجرد اشکال سر لفظ نیست. چون مرحوم نائینی می خواهد ترتیب اثر بدهد، بگوید واجب معلق معقول نیست. این ترتیب اثر فعلیت است. روشن شد؟

این خیال نکنید مجرد اصطلاح است. اینجا می خواهد بگوید که مرحوم نائینی می خواهد بگوید اصلا واجب معلق، چرا؟ چون وجوب باید فعلی بشود، واجب استقبالی، این نمی شود. اگر این مطالب اجمالا روشن شد، وارد بشویم در... چهار تا مطلب اجمالا مرحوم نائینی در اینجا دارند. انشاء الله واضح شد برایتان.

یک، قضایای حقیقه قضایایی هستند که روی حکم روی موضوع می رود، سواء موجود باشد یا نباشد. اشکال؛ این قضایای حقیقه نیست، از مصطلح خارج است. این را در مصطلح، اگر روی فرد بروند قضایای خارجی می گویند. ایشان خیال کرده قضایای خارجی روی فرد موجود خارجی. اما موضوع چه نباشد، چه نباشد می شود حقیقی. این اصطلاح نیست. آقا ضیاء هم به ایشان اشکال می کند، آقا ضیاء هم یک اصطلاح دیگری به کار می برد. می گوید این بگوئیم از قبیل قضایای طبیعی. خیلی خب، این قسمت اشکال ندارد.

دو، قضایای حقیقه ارجاعش به یک نحوه قضایای شرطیه است. مثل النار حارة، این اختصاص به فقه ندارد. این یک بحث منطقی است اصلا، در منطق متعرض شدند دیگر نمی خواهم وارد بحث بشوم. مثلا النار حارة می گویند مرجعش مختص به ماها هم نیست، یک جایی هم دیدم برتراند راسل عقیده اش همین است از معاصرین. او هم عقیده اش این است که قضایای طبیعی مرجعش به قضایای شرطیه است. اصلا قضایای حملیه را ارجاع می دهد به قضایای شرطیه. مثل النار حارة مرجعش به این است؛ ان صدق علی شیء فی الخارج انه نار فیه حارة؛ قضایای طبیعی را یا قضایا به قول مرحوم نائینی حقیقه را ارجاع می دهند به قضایای شرطیه. این دوم. این هم روشن نیست. انصافا قضایای شرطیه یک حقیقت دارند، قضایای حملیه حقیقت دیگری دارند. که حالا وارد آن بحثش نمی خواهم بشوم. آن بحثی هم که می گویند اثبات شیء لشیء فرع ثبوت مثبت را در قضایای حملیه است. این که ارجاع می دهد می خواهد این مطلب را قبول نکند. حالا من اجماع گفتم، تفصیلش در جای دیگر، وارد این بحث نشویم؛ چون خیلی معطلمان می کند. فایده هم ندارد برای اصول.

پس یک، ما قضایای حقیقه داریم به اصطلاح نائینی. دو، ارجاعش به قضایای شرطیه است. جواب، ارجاع داده نمی شود. حقیقت قضایای حملیه به حسب تحلیل غیر از قضایای شرطیه است. سه، قضایای شرعیه هم قضایای حقیقه است به تعبیر نائینی. جواب، این هم درست نیست، سنخ قضایای شرعیه که در آن طلب هست آن طور نیست که بعد من یک توضیح دیگری هم می دهم که با آقا ضیاء هم مخالفیم نه فقط با مرحوم نائینی.

چهار، قضایای حقیقه فعلیش به فعلیت موضوع است. جواب، فعلیش به نحوه تصور و لحاظ است و جعل است. به فعلیت موضوع نیست. فعلیت قضایای حقیقه به فعلیت موضوع است. این هم آقا ضیاء اشکال می کند. نه آقا ضیاء غیر از آقا ضیاء هم اشکال کردند، افراد دیگر هم اشکال کردند، اختصاص به آقا ضیاء ندارد. این اشکال هم وارد است. این معنای فعلیت که قضایای حقیقه فعلیش به فعل...
فعل...

پس در این بحثی که به عنوان امر اول است، چون این بحث دیگر معلوم نیست چنین بحثی در اصول کلا جریان دارد. چون آفاضیاء در یک جای دیگر هم در همین نائینی هم در همان بحث های قبلی یک جایی باز تکرار کرده مطالب را. چون این هی زیاد تکرار می شود دیگر حالا ما گفتیم امروز یک مقداری توضیحی در این جهت عرض بکنیم که موارد اشکال روشن بشود.

این عبارت مرحوم نائینی را خواندیم. ان القضايا المتضمن الاحكام الشرعية ليس من قضايا الشخصى الخارجيه؛ ایشان قضایای خارجیه را به این گرفتند که شخصی باشد. اصطلاحی است دیگر حالا خیلی در اصطلاح دعوا نکنیم.

بلی هی من القضايا الحقیقه التي يفرض فيها وجود الموضوع؛ این يفرض البته تصریح نیست. لکن ظاهرا مرادش همان است که در کلمات استاد هم آمده. یعنی قضیه شرطیه است. به نظرم در کتاب خود نائینی هم دیدم حالا غیر از مرحوم استاد.

يفرض فيها وجود الموضوعات فى ترتب المحمولات عليها، و هی بمنزلة الكبرى لا قیسة الاستنباط؛ بعد می فرماید لابد فی تحقق الحكم و فعلیته، این همین بحثی که الان من عبارت نائینی را بخوانم. فعلیت حکم من وجود الموضوع خارجا؛ این چهار تا مطلبی که عرض کردیم در این دو سطر تقریبا اشاره به هر چهار تا مطلب فرمودند. در این سه سطر که خواندیم از ایشان چهار تا مطلبی را که ما عرض کردیم ایشان در آوردند.

فعلیت حکم به فعلیت موضوع؛ و یكون ذلك بمنزلة الصغرى لتلك الكبرى المجعولة الشرعية، و النتيجة هی الحكم الفعلى الشرعى؛ یعنی باید کبری باشد، صغری هم فعلیت موضوع.

الذى يستتبع عصيانه و اطاعته العقاب و الثواب؛ این حکم وقتی فعلی شد، خوب دقت بکنید، آن وقت مستتبع عقاب و ثواب است. این تعبیر مرحوم نائینی. حکم باید فعلی بشود، فعلی اش هم به فعلیت موضوع. مثلا یک حکمی آمد که خمر حرام است، در خارج هم مایعی بود، این خمر است، اینجا حکم فعلی می شود. یعنی اجتناب از این خمر که اگر شما اجتناب کردید، ثواب دارد، اجتناب نکردید عقاب دارد. این مرحله.

حالا تقریب ما جور دیگری بود. تقریب نائینی روشن شد؟ تقریب ما این بود که ما مرحله جعل داریم، بعد مرحله ارسال رسل داریم، انزال کتب، مرحله به قول امروزی ما فارسی ها رسانه ای، این حکم رسانه ای بشود، این فعلیت حکم است. فعلیت حکم به این است. نه به آن که نائینی فحص کرده. فعلیت حکم به رسانه ای شدن است.

بعد مرحله تنجز داریم، و آن وصول حکم؛ اینجا مرحله تنجز است. حکم اگر منجز شد، صغرا و کبرا، در تنجز هم صغری می خواهد هم کبری. اینجا مستتبع عقاب و ثواب است. روشن شد فرق؟ مرحوم نائینی گفت اگر حکم فعلی شد، مستتبع عقاب و ثواب است. ما گفتیم حکم منجز شد، آن وقت مستتبع عقاب و ثواب است. اگر فهمید خمر حرام است، و دانست این مایع هم خمر است، آن وقت اگر مخالفت کرد عقاب دارد. اما اگر فهمید خمر حرام است، ندانست این مایع خمر است، ندارد. مثل حدیث قبل. یا اصلا نمی دانست که فرض کنید مثلا این ماء الشعیر که هست، نمیدانست ماء الشعیر حرام است، خیال می کرد حلال است، می داند این ماء الشعیر است. اینجا هم تنجز است.

پس اختلاف ما در اینها اختلافات تفسیر قانونی است. ما به ذهن ما این تفسیر واقعی تراست در قانون تا تفسیری که نائینی دارد. کاملا روشن شد؟ پس نائینی موضوع عقاب و ثواب را فعلیت حکم می داند. فعلیت حکم هم به علم صغری و کبری می داند.

س: خب همان تنجز شماست دیگر شما می فرمایید

ج: ما فعلیت را انداختیم به مرحله رسانه.

س: در اصطلاح فرق است وگرنه در واقع یکی است

ج: خب در واقع چون ایشان می گوید تا موضوع وجود پیدا نکند، فعلی نمی شود. ما می گوییم نه حکم فعلی شد. آن وقت نتیجه اش گفتیم در واجب معلق. ما می گوییم در واجب معلق هم می شود وجوب الان باشد واجبش آینده. ایشان می گوید نمی شود. روشن است؟ این پس خیلی مجرد اصطلاح بد نیست حالا مجرد اصطلاح حالا اما یک تأثیری هم... البته ما کلام مرحوم نائینی را به یک معنای دیگری در استصحاب تعلیقی قبول کردیم. ایشان در دو بحث این مطلب را مطرح می کند. بحثی که اساس دارد. یکی در واجب معلق، یکی در استصحاب تعلیق. دیگر حالا خیلی خارج شدیم از بحث. لکن چون مفید بود، یعنی دقت بکنید در طی سه سطر، چهار تا مطلب اساسی ایشان فرمود که در هر چهار تا مطلبش اشکال بود. روشن شد؟

پس ایشان فرمود که نتیجه هی حکم الفعلی الشرعی؛ نه ما حکم فعلی منجز می خواهیم. فعلی به اصطلاح ما یعنی حکمی که ابلاغ شده. و لذا اگر حکم ابلاغ نشد، حالا یک کسی اهل عرفان، گفت نه این پیغمبر اکرم (ص) این حکم را می خواستند بفرمایند بیان نکردند. خب این به درد نمی خورد. پس فعلی در اصطلاح ما یعنی ابلاغ شده. بعد از ابلاغ تنجز. تنجز هم صغرا و کبرا. اگر این حکم، روشن شد موارد اختلاف؟ اینجا مستتبع عقاب و ثواب است. اینجا، حالا ایشان تعبیر به مستتبع کرده، ما هم یادتان هست دیگر کرارا گفتیم، حکم

وقتی منجز شد، موضوع احکام جزائی است. به جای ایشان که می گوید يستتبع العقاب و الثواب، ما آن عبارت هم برداشتیم، کردیم موضوع احکام جزائی. حکم وقتی موضوع احکام جزائی می شود که بعد از جعل و بعد از فعلیت، منجز بشود. بعد از تنجز موضوع احکام جزائی است. حالا ایشان تعبیر عقاب و ثواب کردند. چون ما بعد داشتیم یک تعبیر شاید حالا مثلاً قانونی تر امروز در دانشکده های حقوق این قانونی تر باشد. به نظر ما سیره عقلا این است، فهم عقلایی این است.

و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا همین در می آید.

فقول الشارع الخمر حرام انما هو کبری کلیه لا يستتبع العلم بها شيا من الثواب و العقاب؛ بلکه علم موجب مقدمه نیست؛ چرا؟ چون یک مرحله فعلیت است. ایشان قاعده کلی گرفته.

و ما لم ينضم اليها صغرى وجدانية ليتألف قياس الاستنباط، اصولا ما چون اعتبارات قانونی را از این قسم نمی دانیم. استعمال لفظ قیاس و برهان و قضیه شرطیه و حملیه و اینها بر این درست نیست.

ليتألف قياس الاستنباط من تلك الصغرى الوجدانية و الكبرى المجعولة الشرعية، فيقال هذا خمر و كل خمر يحرم شربه و النتيجة هي الحكم الشرعى المستتبع موافقته و مخالفته للثواب و العقاب؛ حالا ایشان تعبیر به استنباع کرده. ما این تعبیر را برداشتیم گفتیم اگر حکم فعلی و منجز شد، موضوع احکام جزائی است، موضوع کیفری است. آن وقت هم توضیح دادیم، گفتیم احکام جزائی هم به طور طبیعی دو قسم است. به طور طبیعی. احکام جزائی که بر واقع بار بشود. آن نمی خواهد صغری و کبری نمی خواهد. حتی شما علم نداشته باشید. شما اصلاً علم ندارید زید با شیشه با سنگ همین جور خورد به شیشه کسی شکست، نمی دانستید اگر انسان خواب باشد بزند شیشه ای یا بی اختیار شیشه کسی را بشکند، نمی دانسته، خب ندانید شما، ضامن، ضامن است دیگر. این تابع علم صغری و کبری نیست. آن تابع واقع است.

بله احکام جزایی مثل این که فرض کنید زندان بکنند، پرداخت جریمه، ممنوعیت از شغل، آن تابع این است.

و النتيجة هي الحكم الشرعى المستتبع موافقته و مخالفته للثواب و العقاب، فيتوقف العلم بالحكم الشرعى الفعلى على العلم بكل من الصغرى و الكبرى؛ و لا يكاد يحصل الحكم بالحكم مع الشك فى احدهما و لو مع العلم بالآخرى؛ ما دیروز هم این بحث را توضیح دادیم، عرض کردیم مرحله تنجز دو نکته دارد؛ هم به لحاظ صغری هم به لحاظ کبری.

ما به جای این تعبیر ایشان، بل یکنون ذلک من الشک فی التکلیف لا المکلف؛ فضابط الشک فی التکلیف رجوع الشک، اما الی تحقق الصغری خارجا و اما الی جعل الکبری شرعا؛ این ضابط الشک فی التکلیف، که این می خواهند شبهه موضوعیه که دیروز عرض کردیم بگویند آن قبح عقاب بلایان در آن جاری می شود.

غایته انه کان الشک فی تحقق الصغری تکنون الشبهه موضوعیه، و ان کان فی جعل الکبری تکنون الشبهه حکمیه و مشأ الشک فی الصغری احد موجبات الجهل بوجود الموضوع و فی الکبری، می گوید فقد نص و اجمال نص و تعارض نص.

و ضابط الشک فی المکلف به رجوع الشک اما الی نفس متعلق التکلیف؛ آن وقت ما یک توضیحی را هم کرارا عرض کردیم، کرارا از مرحوم استاد آقای بجنوردی شنیدیم و این از اصطلاحات نائینی است. نائینی یعنی کلمه موضوع محل کلام است توی مثل همین لفظ فعلی که عرض کردم، بعضی موضوع را عبارت از آن چیزی می دانند که تکلیف به آن تعلق گرفته، مثلا اکرم العالم، اکرام را موضوع می دانند. اکرم العالم، چون وجوب...

ما توضیح دادیم مرحوم نائینی یک تعبیر دیگری دارد. ببینید اگر ما مثل اکرم العالم داشتیم، آن که هیئت است، این حکم است که وجوب باشد. مفاد هیئت حکم است. آن وقت ماده ای دارد، ماده اش هم اکرام است. آن ماده را ایشان اسمش را متعلق می گذارد. پس یک حکم داریم که وجوب مستفاد از هیئت است. یک ماده داریم که اکرام است. اسم این را ایشان می گذارد متعلق. پس حکم تعلق گرفته به اکرام. این می شود متعلق.

یک عالم هم داریم، این عالم را اسمش را می گذارد متعلق المتعلق. پس بنابراین این مثلا شاید کمی دقیق تر باشد. پس متعلق داریم؛ متعلق المتعلق داریم. متعلق ما اکرم است؛ متعلق المتعلق عالم است. آن وقت ایشان گاهی اسم این متعلق المتعلق را موضوع می گذارد. روشن شد؟ اینها با هم خلط نشود. گاهی اوقات اسم اکرام را موضوع می گذارند. مرحوم نائینی می گوید نه، اسم عالم موضوع است. متعلق المتعلق. چرا؟ چون مرحوم نائینی می فرمایند موضوع آن چیزی است که مفروض باشد. متعلق آن چیزی است که مطلوب است. این همین فوق دایره طلب که گفتم همینجاست. موضوع را فوق دایره متعلق المتعلق را فوق دایره طلب می دانند؛ متعلق را تحت دایره طلب.

مراد ما از تحت دایره طلب، یعنی آن وجوب خورده به اکرام؛ پس اکرام می شود تحت دایره طلب. اما آن وجوب نخورده به عالم. وجوب به عالم نخورده. معنایش این نیست که بروعالم درست بکن، بعد اکرامش بکن. این متعلق المتعلق که گاهی اوقات هم ایشان تعبیر می کند به موضوع. ایشان می گوید این مفروض است نه مطلوب. یعنی اگر عالمی پیدا شد يجب الاکرام.

و لذا اگر عالم فعلی، یک عالم در خارج آمد، آن هم می شود حکم فعلی. این فعلیت موضوع فعلیت حکم روی مبانی ایشان. من تفکرات ایشان را دارم توضیح می دهم.

و ضابط الشک فی المكلف به هو رجوع الشک، الی نفس متعلق التکلیف، روشن شد؟ مراد ایشان از متعلق اکرام است. و هو الفعل او الترك المطالب به، یعنی حالا من جای دیگر هم دارد ایشان مرحوم آقای خویی هم دارد. تحت دایره طلب، مطالب به یعنی تحت دایره طلب، یعنی مطلوب. پس یک چیزی مطلوب است، یک چیزی مفروض است. مطلوب اکرام است. مفروض عالم است. ان جاءک الضیف فاشتری الخبز؛ اینجا یک چیزی مطلوب است، شراء خبز، شراء؛ یک چیزی هم مفروض است، معیء عالم. معیء عالم مفروض است. معیء عالم فوق دایره طلب، می گویند مفروض. شراء خبز تحت دایره طلب می گویند مطلوب.

و هو المطالب به او بنقیضه، و اما الی متعلق المتعلق؛ ببینید این متعلق المتعلق، مراد ایشان از متعلق همان موضوع خارجی است مثل العالم. لاجل التردد بین امور بعد العلم بتحقیقه خارجا او ما هو بمنزله العلم من الامارات و الاصول العمليه؛ روشن شد این خلاصه مقدمه اولی که مرحوم نائینی چون آقای خویی از راه دیگر آمدند. مقدمه آقای خویی که خیلی مشکل، مقدمه اول ایشان که بر می گردد به حق الطاعه که قبولش خیلی مشکل است حالا مگر چیز دیگری مراد ایشان باشد.

نمی دانم وقت هست، این ساعت درست است یا نه؟ اگر وقت نیست که دیگر امروز خواندیم کلمات نائینی را. چون یک دوره مباحثی است که در کل اصول تاثیرگذار است.

بله این ساعت من که شده مثل اینکه عقب است، خیلی عقب است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين